

قدوس زریر

۱۴ فبروری ۲۰۱۰

گذشته و امروز چپ افغانی در یک کرونولوژی موجز

اینبار از بعد دیگر و با کلام روشنتر

پیرامون مبحثی که چرا تا اکنون جنبش چپ، مردم گرا و دادخواه افغانستان، در جهت همزبانی و همراهی فکری - عملی به توفیقی توسل نیافته و نمی تواند بنائی را برای رسیدن به راه های پیریزی و پیگیری اهداف مشترک بگذارد، تفکرات گوناگونی گاهی دور از حقیقت، گاهی در ماورا و گاهی در آستان حقیقت از جانب برخی خامه نگاران افغانی بازتاب یافته اند. صاحب سطور آتیه نیز در چند مقال، منجمله نگارشی زیر عنوان "باز هم چند حرفی در باره وحدت و بدیل آن" منتشره سایت های انترنتی "نهضت آینده افغانستان" و "آریائی" به این مسئله پرداخته است.

قصد اینبار نگارش این است که کنج معضله از بعد روانشناسی سیاسی مقداری کاوش یابد و گردش حادثات تا جای که حجم معلومات امکان می دهد بگونه کرونولوژیک به مطالعه گرفته شود.

سیاست از دیدگاه روانشناسی برای بار نخست توسط آدولف باستیان حقوقدان و اتنولوگ آلمانی ئی سده نهم مسیحی مورد پژوهش قرار گرفته، وارد مباحثات علمی شد و در تداوم پژوهش های بعدی، به عنوان روانشناسی سیاسی به مثابه شاخص مستقل در عرصه علوم اجتماعی، عرض وجود کرد. هدف این بود تا درک گردد که روان فردی - گروهی انسان ها و اثرات آن چه نقشی را در معامله قدرت - جامعه یعنی سیاست ایفا می نماید.

ارزیابی نقش و اهمیت روان فرد و گروه های متشکله آن در داد و ستد های سیاسی، موضوع پیچیده ای است که صحیفه پژوهشی جداگانه ای را می طلبد ولی، توضیح چند نکته اساسی که در تحقیقات آدولف باستیان برجستگی ویژه دارد و با نگارش جاری رابطه مستقیم می گیرد تهی از اهمیت نیست. او از ثمره آزمایش های متداومش دریافت که فرآورده های ذهن یعنی احساس، عاطفه، تصور و تاثیر آنها بر تبارز شکلی و بنیادی عقیده نقش موثری در گزینش عمل سیاسی

انسان ها دارند • در این وهله، اثرگذاری پیامد تراوش های ذهنی بر پروسهء نطفه یابی و رشد خط فکری - سیاسی به شمول انتخاب شیوه های تحقق اهداف (رفتار سیاسی)، مسبب بستری می گردد که بر بنیاد آن، طریق آغاز و پیشبرد کار کرد ها، نوعیت ادامهء شکلی و کیفی آنها و انجام کار یعنی رستگاری یا شکست شکل می گیرد •

به چندی از رؤس آنچه گفته شد، تماس کوتاه توضیحی به عمل می آید:

عاطفه (affection)، تصور (imagination) و خیال (vision) پدیده های ذات الذهنی و بیان نوعی از حالت های ویژهء روانی اند که اثر سازنده و مثبت بر کار زار سیاست نداشته، بیشتر در حوالی رویا ها و پندار های عاری از درون مایه و خالی از زمینه های اجرائی می چرخند که در انجام، ثمر مطلوبی بار نمی آورند • بیشتر، افرادِ هجر دیده و نوستالژی زده، قربانیان تاثیر چنین پدیده ها اند • این پدیده ها در مراحل مقطعی، حرکت های سیاسی را دچار ملالت ساخته و به بیراهه می کشانند •

خیالات مبنی بر وحدت اعضا خانوادهء حزبی پیشین، تولد دوبارهء پیکر حزب دموکراتیک خلق افغانستان و حزب وطن در میان شماری از حزبی های دیروز، نمونهء روشنی از تبارز چنین پدیده ها در سیاست است • حزب دموکراتیک خلق افغانستان که در واپسین رمق های حیات، نام "وطن" گرفت و دیری نگذشت که زیر همین نام، بی وطن و مدفون زمانه ها شد، با همه فراز و فرود، دست آورد و ناکامی سال های مبارزه و زنده گی چه در برههء مخالفت و چه در ایام حاکمیت، برگ های تاریخ واقعی و انکار ناپذیر نیمهء دوم سدهء بیستم را رقم می زند، اما نه بیشتر از آن • فراخوان برگزاری کنگرهء حزب دموکراتیک خلق افغانستان یا مجمع عالی حزب وطن - تشکل یا تشکل های که از نظر ساختاری دیگر وجود عینی ندارند و تنها در تصور حلقه های از فریفته گان و خوش باوران گیر افتاده در بند عاطفه زنده اند، نه بر وفق نیاز زمان استوار است و نه توان پاسخگوئی به خواست شرایط کنونی افغانستان را دارد • اگر مجامع کوچکی به عنوان کنگره یا مجمع عالی حزب دیروز و به نام حزب دیروز گرد هم می آیند، چون دارای صلاحیت نماینده گی از حزبی که سالها پیش از هم پاشیده و به حیث شخصیت حقوقی حضور خارجی ندارد نیستند، نمی توانند مشروعیت سیاسی اقدامات خویش را مستدل سازند • چنین تلاش ها از چارچوب ایجاد کلوپ های مناظره ای افراد دل بسته به گذشته و دل باختهء رهبران گذشته فراتر نمی روند و جز اثر اخلاکگرانه بر پروسهء از سرگیری بسیج و انسجام نیرو های عدالتخواه و چپ افغانستان، پیامد دیگری ندارند •

پدیده های "تصور، اعتقاد و رفتار" و عواقب چگونگی تبارز و سیر یابی آنها، در نیمه اول سده بیستم تاریخ سیاسی افغانستان نیز هویدا اند که در یک دید گذرا برشمرده می شوند:

جنبش روشنفکری واپس استقلال در وجود حلقه از روشنفکران دربار سلطنت شاه امان الله خان مانند محمود طرزی، محمد ولی خان دروازی، محی الدین انیس، سرور جویا، فیض محمد کاتب، عبدالرحمن لودین، غلام محمد میمنه گی، قاسم افغان و ده ها و صد ها روشن اندیش دیگر دربار و خارج از آن، در مسیر دستیابی به اصلاحات درون نظام سعی به خرچ داد اما، با وجود آنکه در پندار های ذهنی حق با آنها بود، حرکت مذکور به دلیل نبود پروژه دقیقاً سنجیده شده "رفتار سیاسی" مطابق خواست مناسبات اقتصادی - اجتماعی داخلی و اوضاع بین المللی آنزمان، در نیمه راه دهه سوم سده بیستم رو به زوال گذاشت و از صحنه غایب شد. ویژه گی این جنبش طبق تصور و عقیده دست اندرکاران صحن، نوعی از آرایش رو بنائی جامعه را تجلی می داد که با واقعیت های درون اجتماع در تضاد قرار می گرفت.

مصطفی کمال ترک و امان الله افغان، رهبران هم عصر دو کشوری که از نظر مناسبات اجتماعی فاصله دوری از یکدیگر نداشتند، تعمیل اهداف مشترکی را در سر می پروراندند. هر دو می خواستند سرزمین ها و مردمان خود را در مسیر تعالی و ترقی سوق دهند. آن یکی رفتار انطباقی برگزید، دستگاه نیرومند اجرائی - سیاسی (دولت) در مقابله با ظلمت قرون اوسطائی بر پا کرد و ترکیه عقب افتاده آسیائی را به کشور "اروپائی" و همردیف جوامع سرمایه داری اروپا مبدل ساخت. و این دیگری در همراهی با روشنفکران خیر اندیش حیاط، فکر ایجاد دستگاه "رفتار" نکرد، دولت نیرومند نساخت، اصلاحات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ضروری را روی دست نگرفت، به آنچه در مناطق قبایلی، دره ها و کوهستان های کشور می گذشت توجه مبذول نداشت، به این فاکت که مناسبات پس افتاده قبیله ای، ابزار ترفند های سیاسی بیگانه گان می شود وجهی نگذاشت که سر انجام کل نظام، قربانی اغتشاش داخلی و دسایس انگلیس شد.

جنبش روشنفکری آنزمان، تاثیرات معینی بر زنده گی تنها شهروندان کابل و برخی شهر ها در سال های آغازین کسب استقلال بر جا گذاشت ولی چون درون مایه "رفتاری" نداشت، نتوانست از محدوده رفورم های تجملی و صوری بیرون آید و به حیث یک جنبش اجتماعی، سراسر کشور را فراگیرد.

در دهه های چهل و پنجاه سدهء پیشین، حرکت های ترقیخواهانهء نوینی به نشانهء واکنش در برابر استقرار دیکتاتوری خشن آل یحی جوانه زدند که جنبش ویش زلمیان - جوانان بیدار (۱۹۴۶) از عمده ترین و منسجم ترین آنها بود. "جوانان بیدار" نخستین نهضت سیاسی - اجتماعی روشنفکری افغانستان بشمار می رفت که علایمی از تصورات داد خواهی چپ را حمل می کرد. شخصیت های سیاسی و اجتماعی آنوقت مانند نور محمد تره کی، عبدالرووف بینوا، گل پاگا الفت، صدیق الله رشتین، فیض محمد انگار، داکتر عبدالرحمان محمودی، میر غلام محمد غبار، محمد صدیق فرهنگ و شمار دیگر، از بنیانگذاران و فعالین این جنبش بودند. فقدان خطوط فکری همسان، تصورات و برداشت های متفاوت از وضعیت سیاسی - اقتصادی - اجتماعی، موجودیت گرایش های گوناگون از راست ملی - لیبرالی تا تمایلات چپ در فکر و رویهء اعضای این تشکل و نفوذ اشرافیت درباری و الیگارشسی تجاری در میان رهبران و کادر های ویش زلمیان، باعث پراکنده گی آن گردید. شخصیت های سرشناس نظیر داکتر محمودی، غبار و فرهنگ راه خود را جدا کرده به فعالیت های سیاسی - نشراتی مستقل پرداختند. بدینترتیب جنبش ویش زلمیان از هم پاشید و از میان رفت.

تاسیس جمعیت دموکراتیک خلق افغانستان در جنوری ۱۹۶۴ در کابل، آغازگر فعالیت منسجم نیرو های خواهان تحولات رادیکال اجتماعی یا به عبارت دیگر تولد گردان رزمی نیروهای سیاسی چپ افغانستان بود که آرایش نیرو های دادخواه وارث مشروطیت و جنبش جوانان بیدار - ویش زلمیان را توسط نسل جدیدی از مبارزان وطندوست و ترقیخواه با پیشگامی نورمحمد تره کی، ببرک کارمل، محمد طاهر بدخشی، میر اکبر خیبر و برخی مبارزین دیگر وارد مرحلهء نوینی ساخت. برای نخستین بار در تاریخ پرحادثه و مغموم افغانستان، دفاع از منافع زحمتکشان به روشنی و وضاحت در محور اندیشه و در دستور مبارزهء یک تشکل سیاسی انسجام یافته قرار گرفت. کنگرهء موسس جمعیت دموکراتیک خلق افغانستان تحقق دگرگونی های بنیادی اجتماعی را در اجندای رزم و پیکار خویش قرار داد و با تمرکز قوت در جهت دستیابی به اهداف منظور به کار و مبارزه آغاز کرد.

جمعیت دموکراتیک خلق افغانستان، سرشت اندیشه ای - سازمانی به وضوح متفاوتی از جنبش های ترقی طلب ماقبل داشت. اینبار افرادی گرد هم آمدند که تا حدودی یکسان فکر می کردند و در پی اهداف سیاسی همگون بودند. همهء آنها را اندیشه های انقلابی و دادجویانه، تجسس و دریافت زمینه های عملی راه اندازی تحولات عمیق در جامعه پیوند می داد. ماهیت ساختاری

جمعیت نیز از پیشینیان در بنیاد متفاوت بود، در واقع ساختار طراز نوینی پیشکش گردید که فعالیت آن در آئین نامه تنظیم شده مرامی - تشکیلاتی آراسته شد. اما، دیری نگذشت که جمعیت تازه بنیاد در دامن بحران فرو رفت.

پخش، ترویج و تطبیق اندیشه ها و اهداف سازمان نوین در شرایط سلطهء مناسبات قرون اوسطائی - قبیله ای و ماقبل فیودالی، نبود ادارهء مقتدر سیاسی سراسر کشوری، فقدان ملت و آشفته گی زبانی - فرهنگی، درزه های از گزنه و خار مجهولیت و ابهام را خرمن کرد و بر شانهء نسل نو انقلابی حواله ساخت که خرد سازی آن مستلزم شکل یابی سالم عقیده، فراگیری و هضم اندیشه برای شرایط افغانستان بود. این امر ایجاب طی و تعقیب راه طولانی را می کرد، راهی که با تاسف طی نشد.

انقلابیون جوان کشور، افکار پویهء انقلابی را در جست و گریز آموختند، روی آن برنامهء رفتار ریختند ولی به متودولوژی انطباق نه اندیشیدند. نتیجه اینکه، اندیشهء انقلابی در تصور مبارزان جمعیت دموکراتیک خلق افغانستان شکل گرفت، نهال عقیده را غرس کرد مگر رشد دلخواه نیافت و سیر غیر منظور اختیار نمود، زیرا؛ عقیده بصورت پایه ئی در ذهن رهبران و فعالین جا نگرفت و به باور اصلی اندیشه ای آنها مبدل نگشت.

مهاتما گاندی از ابزار مجاز و غیر مجاز سیاسی عاری از خشونت استفاده برد تا کشورش هندوستان را از سیطرهء استعمار انگلیس آزاد سازد. فراموش نباید کرد که هند برتانوی در بخش اعظم سرزمین خود بوسیلهء نظام های محلی ملوک الطوائفی (مهراجاها) اداره می شد. گاندی پیروز گردید چون به عقیده، راه و رفتارش باور خدشه ناپذیر داشت. نلسن ماندیلا به خشونت، شکنجه و تهدید مرگ تن در نداد، نیمی از زنده گی سیاسی اش را در زندان های یکی از خشن ترین رژیم های سیاسی بعد از آلمان هتلری سپری کرد و سرانجام کشورش افریقای جنوبی را از ظلمت اپارتاید نجات داد چونکه، به ادامهء مقاومت مصمم بود و تسلیم یأس، عقب گردی و تزلزل فکری - ارادی نشد.

کارل مارکس بانی و آموزگار اندیشه های عدالت خواهانهء چپ انقلابی، در نمونهء زنده گی خود و از آفریده های پربهایش آموختاند که الی اعتلای اندیشه به مدارج لازمی باور و تبدیلی آن به نیروی محرک توده ها، باید راه خم و پیچدار دراز آموزشی - تجربی پیموده شود تا در حد مقدور با خطا های کمتر، از بغرنجی های پیش روی راه گذر به عمل آید.

مسئولان امور رهبری جمعیت (حزب) دموکراتیک خلق، به پخته گی لازم فکری سیاسی مطابق با شرایط عینی جامعه افغانستان نرسیده بودند، توانائی تثبیت دقیق اهداف تکتیکی و ستراتیژیکی را تصاحب نشدند و پیوسته نیمه راه رفتار می نمودند که در نتیجه ضربات فرو افتادن های سیاسی را یکی پی دیگری متحمل گردیدند. آنها فراگرفته های کاملاً جدید برای وضعیت افغانستان را حلاجی نکردند، زبان واحد استدلال و اقناع برای پیریزی گام های بعدی نیافتند، ذهن را از آلوده گی ناشی از بیماری های مسلط اجتماعی رهائی نه بخشیده و افکار نوین را جاگزین آن نساختند. اندیشه های نو نه تنها گسترش انطباقی لازم در جامعه نیافت بلکه نتوانست به انگیزه سالم تحرک، حتی در ذهن رهبری مبدل شود. حزب دموکراتیک خلق افغانستان تقریباً تمام حیات خود را از زمان پیدایش تا هنگام فروپاشی، موازی با مبارزه سیاسی بیرونی، در مبارزه با دشواری ها، بحران ها و فرود های درونی سپری کرد. در زیر نگاه نیمه ای بر فرود ها افکنده می شود.

فرود نخست، انشعاب یکسال بعد از بنیانگذاری جمعیت دموکراتیک خلق بود که انگیزه آن اساساً از ضعف هضم اندیشه های نوین و نتیجتاً تسلیم دهی ذهن به مناسبات عقب افتاده حاکم اجتماعی منشا می گرفت:

- جناح "خلق" به رهبری نور محمد تره کی، عمدتاً از مکتب رفته گان برخاسته از خانواده های مرفه و نیز زحمتکش دهات به وجود آمد. گرایش های ملیتی - زبانی نیز در تشکیل این جناح بی اثر نبودند.

- جناح "پرچم" به رهبری ببرک کارمل، روشنفکران مرفه حال و همچنان زحمتکش شهری متعلق به ملیت های مختلف افغانستان را متشکل ساخت. فاکتور قومی - زبانی در مرحله تشکیل و تکامل بعدی این جناح الی تدویر پلینوم هژدهم کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان تاثیر قابل ملاحظه نداشت.

- محمد طاهر بدخشی کنگره موسس جمعیت دموکراتیک خلق افغانستان را اداره و سخنگوئی کرد اما بعد از انشعاب زیر تاثیر "دهاتی" بودن جناح خلق، به آن پیوست ولی دیری نگذشت که برخورد با مسئله ملی، راه او را از جناح خلق برید. بدخشی جریان سیاسی دیگری موازی با جناح های خلق و پرچم به نام "محفل انتظار" را بنیان گذاشت. برخی روشنفکران تاجک و ازبک ولایات شمال در انکشاف بعدی "محفل انتظار"، سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان را بوجود آوردند.

تصویر بالا صریحاً گواهی می دهد که گرایش های قومی، سمتی و زبانی از همان آغاز در تن حزب نوبنیاد ریشه دواند *

فرود دوم، شرکت نظامیان پرچمی به حمایت تانکیست های خلقی در کودتای سردار محمد داود بود * نظامیان پرچمی برای آن تربیت یافته بودند که اسلحه دست داشته را در جهت دفاع از تمامیت ارضی و در صورت تغییر، برای محافظت نظام مردمی بکار بندند نه آنکه واسطه به کرسی نشاندن خودخواهی های عناصر وابسته دربار شوند * فرستادن نظامیان پرچمی بخاطر بسر رسانیدن کودتای درباری، هیچ وجه فکری - سیاسی با اهداف اصلی جناح پرچم نداشت و با آرمان های آغازین جمعیت دموکراتیک خلق نیز در مغایرت قرار می گرفت * لذا اشتراک نظامیان پرچمی در کودتای سردار محمد داود یک حرکت شتابزده اشتباه آمیز سیاسی - تاریخی و در واقعیت، اقدام خلاف منافع جنبش نو پای چپ افغانستان بود * شرکت نظامیان پرچمی در کودتای سردار محمد داود، راستای اتحاد نیرو های چپ افغانی را، به هر ترندی که وابسته بودند متزلزل ساخت و سمت یابی بعدی آنرا به مخاطره انداخت *

فرود سوم در پروتوکول وحدت ظاهری تشکیلات جناح های خلق و پرچم در سرطان ۱۳۵۶ خورشیدی نمایان گردید * این پروتوکول نه بر بنیاد باور و عقیده، نه بر بنیاد نیاز دیالکتیکی وحدت نیروهای چپ و نه بر مبنای تفاهم اعضا، بلکه طبق تصمیم حلقه رهبری بر اساس مصلحت و فشار از بیرون صورت گرفت که به وحدت واقعی جناح ها نه انجامید * حتی همان وحدت تشکیلاتی، شاخه های نظامی هردو جناح را در بر نگرفت * حزب واحد دموکراتیک خلق اعلان شده، کاری برای جناح زدائی و آمیزش واقعی اعضا انجام نداد و در نتیجه حزب واحد هیچگاهی بوجود نیامد * خلقی ها در خلقی بودن و پرچمی ها در پرچمی بودن، بسان گذشته باقی ماندند * نارسایی و نادرستی پروتوکول وحدت سرطان ۱۳۵۶ در حوادث بعد از ۷ ثور ۱۳۵۷ صریحاً برملا شد *

فرود چهارم، حادثه ۷ ثور ۱۳۵۷ بود * اینبار نظامیان خلقی بدستور حفیظ الله امین، عنان خود سری را بدست گرفتند و خطای جبران ناپذیر سیاسی را که با اندیشه، موازین و رفتار عدالت خواهی رابطه ای نداشت، مرتکب شدند * این گروه خلقی ها، حکومت سردار محمد داود را در یک کودتای خونین ساقط نمودند و رژیم خود کامه و از پایه متضاد با دموکراسی خلقی و مخالف با مرام حزب دموکراتیک خلق افغانستان را بر مردم تحمیل کردند * آنها هزاران انسان را با تصور و خیال برپائی "دیکتاتوری پرولتاریای تیپ نوین" و اعمار "سوسیالیزم دو ملیونی" به خندق های

مرگ فرستادند و جنبش عدالتخواه و چپ افغانی را بد نام تاریخ ساختند • پرچمی ها نیز بر اساس "پروتوکول وحدت" وارد ماجرای قدرت شدند و مسئولیت آنچه را که از پی اقدام نظامی هفت ثور رخ داد بر دوش گرفتند ولی دیر زمانی سپری نگردید که خود قربانی "پروتوکول" گردیدند •

فرود پنجم با شش جدی ۱۳۵۸ آغاز شد • رهبران جناح پرچم بجای اینکه جنبش مقاومت مردمی در برابر ناسیونال سوسیالیسم حفیظ الله امین را با ایجاد جبههء متشکل از تمام نیروهای سالم چپ، دموکراتیک و مترقی افغانی داخل و خارج کشور بسیج و رهبری نمایند، شتاب به سمت احراز قدرت را بر برنامه ریزی سنجیده شدهء ادامهء مبارزهء سیاسی ترجیح داده امید به تانک و توپ ارتش شوروی بستند • پیامد آن استقرار حاکمیت جدید در حضور تفنگداران بیگانه، گسترش دامنهء کشتار، جنگ و تخریب، مهاجرت جمعی مردم به پاکستان و ایران، تبدیل افغانستان به عرصهء بازی های فعال جنگی - استخباراتی ابرقدرت ها و بال و پنجال کشیدن اختاپوت جهنمی جهاد بود که بیدادش تا امروز مردم افغانستان را رنج و عذاب می دهد •

فرود ششم در پلینوم هژدهم کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان بروز نمود • این پلینوم بدون مراجعهء دموکراتیک به آرا و نظریات اعضای حزب، در یک اقدام "گلاسنوست - شفافیت" منشاءء دستوری، رهبری حزب را تعویض کرد • سرخط حادثهء بازهم در تبارز قوام نیافتهء عقیده و باور متزلزل به رسالت خودی نهفته بود • حزب و رهبران آن چونکه از یکسو دموکراسی مردمی و مبارزهء توده ای در شرایط کشور خود را تجربه نکرده و از سوی هم بنا بر برداشت انتزاعی از انترناسیونالیسم و پذیرش آن در مقام یکی از مقدسات فکری، بهای شایسته به اولویت های سیاسی - اجتماعی جامعه و منافع ملی کشور نمی دادند، ناگزیری اجرای "مشوره" های اتحاد شوروی را امر عادی پنداشته از اتخاذ تصامیم مستقلانه عاجز بودند • تغییر رهبری حزب به آن شیوه نه تنها خدمتی برای بهبود وضع حزب و کشور انجام نداد بلکه بحران درون حزبی را عمیقتر ساخت • خلقی های شریک قدرت که سمت رهبری حزب بعد از ببرک کارمل را حق خود می دانستند فاصلهء بیشتر گرفتند و پرچمی ها که تا آنزمان تحت رهبری ببرک کارمل متحدانه عمل می کردند در جناحگونه ها پراکنده شدند • به حق می توان گفت که موجودیت امروزی بیشتر از ده حزب و سازمان نسبتاً بزرگ و کوچک پرچمی ها ریشه در فیصله های پلینوم هژدهم کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان دارد •

فرود هفتم در تدویر کنگرهء دوم حزب رونما گردید • حزب دموکراتیک خلق افغانستان با همه دشواری ها و بحران های مزمن درونی اش از یک ویژه گی مشهود برخوردار بود • هر دو جناح گر

چه در کردار به دامان اشتباهات افتادند اما در پندار، سرشت طبقاتی خود را حفظ کرده اندیشیدن به حقوق و منافع زحمتکشان را ترک نمودند.

آرمان آغازین حزب در بستر داد جوئی و دادستانی سیاسی - طبقاتی جوانه زد و شکل گرفت، آرمانی که تحقق آن می بایست همزمان با مقابله در برابر بروز انحرافات، از راه دراز و دشوار می گذشت، که نگذشت.

ترمیم انحراف از توان احزاب سیاسی چپ دور نیست اگر، خصلت تزلزل پذیر روشنفکری جای خود را در اثر مبارزه پیگیر، تدریجاً به خصلت توده ای خالی نماید. نمونه های فراوانی در این زمینه چه در دنیا و چه در کشور های هم مرز با افغانستان موجود اند. چنین روند در حزب دموکراتیک خلق افغانستان نیز می توانست تحقق یابد و حزب را از حالت ملول و سیر نشیبی آن بسوی امحای نجات دهد ولی تحقق نیافت زیرا تداوم بی پایان ناپخته گی عقیدتی - رفتاری نهایتاً مجرای رسیدن به مأمول مقصود را بست.

کنگره دوم آخرین منزلگاه حزب دو جناحه دموکراتیک خلق افغانستان به مثابه سازمان سیاسی زحمتکشان و یک حزب چپ تلقی می گردد. این کنگره هویت حزب را دگرگون ساخت، بر متن چپ و انقلابی آن خط بطلان کشید و پروسه تبدیل سیستماتیک حزب از سازمان سیاسی به ابزار اداری - بیروکراتیک را که از پی احراز قدرت آغاز گردیده بود به اکمال رسانید. حزب وطن مولود کنگره دوم، دیگر یک حزب سیاسی مستقل و مجزا از تنه دولت نه بلکه ساختار شبه اداری بود که مکلفیت اجرای ماموریت دولتی را کاملاً بدوش گرفت. برنامه عمل حزب وطن نه برنامه ویژه یک حزب سیاسی بلکه پلان مشرح تدابیری یک دولتی بود که برای بقای خود تلاش می کرد، دولتی که پایان حیاتش را در وقوع حوادث پرتلاطم جاری آنزمان مشاهده می نمود و می خواست زنده بماند.

تغییر برنامه حزب و فراخوان مصالحه ملی به حیث تنها اقدام تکتیکی حزب و نه فراتر از آن، در شرایط آنوقت ضروری شمرده می شد ولی نه زیر فشار وزش باد اورال، نه به هر بها، نه با آن متود و نه با آن برخورد. با پدیده های "دولت" و "حزب" باید برخورد جداگانه صورت می گرفت. حزب باید نقش خود را به عنوان تکیه گاه معنوی اجرای برنامه های دولتی حفظ می کرد. چون چنین نشد، با سقوط دولت حزب نیز متلاشی گردید.

گاهی دولت‌ها، به هر دلیلی، تعویض می‌شوند یا فرو می‌پاشند اما احزاب سیاسی، علنی یا مخفی، باقی می‌مانند و به زنده گی و فعالیت خود ادامه می‌دهند. در بیشترین کشور های الگو یا دارای نظام سیاسی مشابه افغانستان در آن دوران، بشمول کشور های بحرانی و جنگ زده، دولت‌ها کنار رفتند اما احزاب بر سر قدرت چه در چهره پیشین و چه با سیمای نوین برجا ماندند و به حیات سیاسی خود ادامه دادند. از آن میان افغانستان تنها کشوری است که فروپاشی دولت، حزب را نیز با خود برد و بلعید. نتیجه؛ نابودی حزب، غربت، هجرت و جلاوطنی هزاران حزبی.

برخی نگارنده گان و تحلیلگران منسوب به حزب دیروز حین پرداخت به وقایع آن برهه، به جای اینکه معلول را در علل اصلی تکاپو نمایند و به انگیزه های عینی فروپاشی حزب و حاکمیت بپردازند جنبه های ذهنی قضایا را صورتبندی کرده برای تبرئه تشکل، گروه و حلقهء مربوط یا مورد پسند، شمه ای از رخدادها را ارایه می‌دارند که از تراوش های ذهن متاثر است و تصویر جامعی آنچه را که گذشت ترسیم نمی‌نماید. در اینگونه پرداخت ها سعی به عمل می‌آید تا افراد یا حلقات مقصر جستجو گردند. اینجا در حقیقت روان فرد بر عینیت ماحول سایه می‌افکند. تردیدی نیست که مسئولیت گرداننده گی امور را اشخاص طبیعی بر دوش داشتند و می‌توانستند در بحبویه عمل کوتاه آیند و مرتکب قصور گردند که چنین هم شد، اما هواخواهان این یا آن رهبر، این یا آن عضو بیروی سیاسی و این یا آن گروه را به تنهائی مقصر شمردن به پرسش اینکه چرا فروپاشی؟، پاسخ روشن نمی‌دهد زیرا همهء گرداننده گان آنزمان امور، سهیم حوادث، مسئول جریان حوادث و شریک کوتاه آمدن ها بودند. پاسخ را باید در انگیزه های عینی و علت های اصلی جستجو و دریافت کرد.

فرود هشتم و آخرین، به پایان قطعی موجودیت فزیکتی حزب دموکراتیک خلق افغانستان (حزب وطن) منجر گردید. فرود هشتم در واقعیت جمعبندی و پیامد تمام پیش فرو دهی بود که با تجزیه جمعیت دموکراتیک خلق افغانستان به جناح های خلق و پرچم آغاز شد.

هنگامیکه سیاست مصالحهء ملی نتایج دلخواه بار نیاورد و شکست آن به تدریج ظهور می‌نمود، ارادهء ذهنی افراد و گروه های پیوند یافته در عاطفه، منفعت شخصی، وابستگی قومی، منطقه ای، سمتی و زبانی بر بقایای اندیشه، منافع حزب، جنبش و مردم افغانستان غلبهء کامل یافت و ستاد های فرماندهی عملیات پارچه سازی نهائی حزب و انقطاع فعالیت شریان های اساسی دولت، در شورای مرکزی حزب، وزارت خانه های قوای مسلح و برخی ولایات بوجود آمد. زمستان ۱۳۷۰ و بهار ۱۳۷۱ یکی از فصول فاجعه بار تاریخ معاصر افغانستان است.

بیشترین رهبران و دست اندر کاران رده های بالای هر دو جناح که تا آن زمان دیگر، در جناحگونه ها و حلقات دوستی - عاطفی، قومی و زبانی پراکنده بودند، در صدد ایجاد روابط مرموز و غیر قابل درک با گروه های جهادی هم سلیقه، هم ملیت و همزبان شدند. فاجعه در نوروز ۱۳۷۱ در مزار شریف آغاز، در ثور خونین کابل ادامه یافت و بعد به تمام ولایات کشور سرایت کرد. در نتیجه کشور هدیه جهاد گردید و به جای نظام سیاسی مدنی، حاکمیت عقب‌گرایی جهادی، بار دوش مردم شده سفره بیداد بروی جامعه پهن کرد. بدین ترتیب حزب دموکراتیک خلق افغانستان (حزب وطن) از صحنه سیاست غایب و سپرد خاطره تاریخ شد.

سایر سازمان های چپ افغانی سرنوشت بهتری از حزب دموکراتیک خلق افغانستان نداشتند. آنها محصول همان جامعه بودند که ح د خ ا بود، با همان دشواری های ذهنی و عینی مواجه گردیدند که ح د خ ا مواجه گردید.

به دنبال پیدایش جمعیت دموکراتیک خلق افغانستان (ح د خ ا)، سازمان های دیگری نظیر جریان دموکراتیک نوین، سازمان رهائی مردم افغانستان (ساما)، سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان (سازا)، سازمان فدائیان زحمتکشان افغانستان (سفا) و شماری از حلقات کوچک، از اواسط دهه شصت مسیحی بعد در صحنه ظهور نموده به فعالیت سیاسی پرداختند. عمده ترین آنها در آن زمان جریان دموکراتیک نوین بود که خود را رقیب اصلی ح د خ ا در جناح چپ می شمرد. ولی این جریان با پیروی از خط فکری مائوئیزم نتوانست به رقابت جدی با ح د خ ا برخیزد و بحیث رقیب اصلی آن رشد موازی نماید چون خود از آوان تأسیس، دستخوش تشنگی و تفرقه شد و دیری از آغاز فعالیت اش نگذشت که به شاخه ها منقسم گردید. مائوئیست ها و سایر سازمان ها و حلقات چپ به استثنای سازا که در سالهای اخیر حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان (حزب وطن) به دولت پیوست و با وجود انشعاب های متحمل شده بدنه اساسی خود را حفظ نمود، نقش محسوسی در روند زنده گی سیاسی کشور ایفا نکردند. مائوئیست های برخاسته از جریان دموکراتیک نوین بعد از انشعاب در پراکنده گی بسر بردند؛ در زمان حاکمیت حزب، برخی به مجاهدین پیوستند، برخی مهاجرت کردند، برخی عضویت حزب دموکراتیک خلق افغانستان را حاصل نمودند و برخی دیگر از فعالیت سیاسی دست کشیدند. ساما در سالهای نخست حاکمیت حزب بویژه بعد از شش جدی ۱۳۵۸ به فعالیت های چریکی در شمالی و شهر کابل دست زد ولی به توفیقی نایل نگردید و از هم پاشید. چریک های شمالی ساما به مجاهدین پیوستند و چریک های شهر کابل دستگیر و زندانی شدند. رهبر ساما عبدالمجید کلکانی در سال ۱۳۶۱ در شهر

کابل دستگیر و اعدام گردید • سفزا بعد از شش جدی ۱۳۵۸ به حزب دموکراتیک خلق افغانستان پیوست •

این سازمان ها همه یک ویژه گی عجیبی را حاکی بودند، اینکه؛ هیچکدام نخواستند یا نتوانستند در مناطق پشتون نشین افغانستان نفوذ و جای پا یابند • اگر افغانستان به حیث یک کلیت جغرافیائی مطرح بود، زحمتکشان در مناطق پشتون نشین کشور نیز به وفرت وجود داشتند • مائویزم هم یک گرایش چپ ناسیونال اتنیکی نبود بلکه منافع زحمتکشان در کل را به گونه ای مطرح می ساخت •

سازمان های سیاسی چپ خارج از حیطهء حزب دموکراتیک خلق افغانستان پایگاه اجتماعی در میان مردم نیافتند، به تکاملی دست نه یازیدند و حتی قلمرو کوچکی برای فعالیت سیاسی خود ایجاد نکردند که در نتیجه، سال ها پیش از فروپاشی حاکمیت ح د خ ا از هم پاشیدند و از صحنهء سیاسی کشور کنار رفتند • از آن میان تنها سازا توانست حفظ بقا کند و نفوذ خود را در ولایات شمال شرقی کشور نگهدارد •

آدولف باستیان در اثر تیوریکی مشهور خویش "تفکر ابتدائی"، با تاکید بر واقعیت وحدت وجودی و روانی انسان، گوناگونی تبارز و انکشاف فرهنگ سیاسی منجمله احتمال پیدایش فرهنگ منفی را وضاحت داد •

تفسیر و استنتاج در خور توجه از پژوهش های او چنان است که، پیامد سیر ناخواسته و اسفناک حوادث و رخداد های سیاسی - اجتماعی، بر روح و روان سیاستمداران نقش باخته، تاثیر ملموس به جا گذاشته موجب نزول فرهنگ سیاسی می گردد، اینجاست که میدان باخته گان را خود بیگانگی فکری، فرار از موضع اصلی، پناه به تبار و تعلقیت اتنیکی، بروز نوستالجی و توسل به شتاب برای بازگشت به تصاحب عنان از دست رفته به هر بها، تا مرز تسلیمی فکری - سیاسی فرا می گیرد، دقیقاً حالت های که بر سر بیشترین بازمانده های حزب دموکراتیک خلق افغانستان آمد •

بازمانده های حزب؛ خلقی، پرچمی یا نه از هر دو، گر در افغانستان ماندند یا ناگزیری هجرت را پذیرفتند، در هر جای که بودند، از نشیبی های روزگار نه آموختند، زنجیر وابسته گی به "پیشکسوتان" میدان باخته را نه گسستند و زنده گی سیاسی بعد شکست را در آزاده گی سامان ندادند •

اگر نه احیای آن حزب "واحد" دموکراتیک خلق افغانستان، اما ایجاد دو سه حزب نیرومند مترقی و چپ دموکراتیک متشکل از خلقی ها، پرچمی ها و به حزب آمده گان غیر خلقی - پرچمی دوران قدرت امکان پذیر بود و می توانست درفش آرمان های آغازین جنبش چپ افغانستان را، کلی یا قسمی، بر بام پایگاه از نو برپا شدهء فکری - سیاسی در اهتزاز در آورد و رستاخیز جنبش چپ افغانستان را نوید دهد. اما حوادث سیر معکوس اختیار کرد. تجربهء ناشی از دست آوردها و شکست های سی ساله، درسی نداد و زمینهء از سرگیری حیات دوبارهء مبارزان طریق دفاع از منافع زحمتکشان افغانستان را فراهم نساخت.

اندیشهء چپ و عدالت خواه افغانی که در کنگرهء موسس جمعیت دموکراتیک خلق افغانستان تدوین یافته بود با وجود گذشت سالهای طولانی، تجارب مبارزه و زمینه های باز آموزی، همانگونه در بند تصور و خیال گیر ماند، به تکامل نرسید، اساس عقیدتی را نگذاشت و مدارج انکشاف و ارتقا تا جایگاه باور را نه پیمود. نتیجه؛ آواره گی و افسرده سیاسی ده ساله ای بعد فروپاشی و در انجام، قد افزای دوبارهء عمدتاً آنانی بود که یا، باری خود، حزب و ثروت حزبی - سیاسی خود را تحویل دیگران داده بودند و یا اگر رشتهء ارتباط با آن جمع نداشتند، اهداف جدا از منافع زحمتکشان را دنبال نمودند.

بر خاستن بیست - بیست و پنج حزب، سازمان و تشکل های گوناگونی از تن خانوادهء حزبی دیروز در دههء اخیر، بیشتر در محور منفعت جوئی و شهرت یابی فردی - گروهی، تمایلات قومی - زبانی و پیوند های عاطفی می چرخید که وجه مشترکی با از سرگیری جدی مبارزهء سیاسی برای دفاع از منافع رنجبران افغانستان نداشت.

اعضای حزب پیشین دموکراتیک خلق افغانستان، متشکل یا پراکنده، سوای محاسبهء دهر خفت و سکوت، لابد از رویداد های اسفناک سیاسی ۹ سال اخیر کشور درسی می گرفتند، خود را اگر نه کاملاً در اندیشه، لاقلاً با درک نیازمندی های کنونی جامعه، باز نگری و باز سامانی می کردند و به جای زرع سمن در چندین چمن، دو سه نهالی غرس می نمودند که امروز، بعد از ۹ سال، از ثمر آن مستفید می گردیدند. اما چنین نشد.

روند حزب - نهضت - تشکیلات سازی حزبی های پیشین (خلقی ها - پرچمی ها) بعد از تعبیهء "دموکراسی" سال های دوهزار را می توان به گونهء زیر صنف بندی کرد:

۱ - شماری از پرچمی ها، بر سیل عادات بزرگ جلوه یابی دوران حاکمیت، فضای سیاسی فریبنده بعد از راندن طالبان بوسیله قوت های نظامی امریکا از کابل را غنیمت شمردند و خواستند بار دیگر "سیاست دولتی" را آزمایش کنند.

حزب متحد ملی افغانستان دقیقاً همین گرایش را تمثیل کرد. این حزب بر اساس یک "تریپ - Trip" - پرش احساسی و شتاب زده از هالند به کابل بوجود آمد و نه تنها روی موازین و اصول مبدائی دفاع از منافع زحمتکشان پا گذاشت بل، کژراهه ای را برگزید که همصدائی در مجلس "نعت خوانی" خانقای جهادی را در انجام داشت. حزب متحد ملی افغانستان یکی از سوال بر انگیز ترین نمونه های بیرون آمد سیاسی حلقه کوچکی از پرچمی های است که آگاه یا ناآگاه، خط "ائتلاف" با ژند پوشان تفنگ بدست جمعیت اسلامی در ثور خونین ۱۳۷۱ را به قصد رهیابی دوباره به رده های قدرت از نو پیدای جهادی ادامه داد و از این طریق نام یک نسل کاملی از عدالت خواهان انقلابی کشور را مکدر ساخت بی آنکه، اندکترین دست آوردی از کرده خود ارایه دارد یا حد اقل برهانی برای برائت طرز عمل پیشکش نماید.

چپ افغانی، گذشته و چگونگی تکاپو و دریافت مجراهای تطبیق آن با شرایط امروز افغانستان، بدون شک درخور بحث و مستلزم پژوهش است ولی فرو رفتن شماری از فرزندان خانواده پیشین حزبی در ورطه گمراهی ئی به مشکل جبران پذیر، مسئله ای است که بر آن باید عمیقاً اندیشید.

۲ - برخی پرچمی ها به قصد احیای هویت و از سر گیری خدمت، ظهور دوباره یافتند اما، در پله های آغازین کار، اراده را تسلیم گروهی از "پیشکسوتان" صحن باخته دوران قدرت کردند و در قبائی قامت کشیدند که جز "حواله به تقدیر"، پیام دیگری برای زحمتکشان افغانستان نداشتند.

نهیضت فراگیر دموکراسی و ترقی افغانستان نمونه ای از این گرایش است. ابتکار بنیان گذاری مجلس موسسان نهیضت فراگیر دموکراسی و ترقی افغانستان در کابل توسط شماری از پرچمی های میرا از معاملات مراحل پایانی قدرت، گام پسندیده، بجا و نیکوی در جهت هسته گذاری دو باره یک ساختار سیاسی دادخواه در داخل کشور بشمار می رفت که می توانست در تفاهم با پرچمی های یکسان اندیش و یکسان سرنوشت مقیم اروپا، زمینه تولد دوباره جنبش چپ دموکراتیک افغانی را فراهم سازد. ولی بر عکس، نهیضت فراگیر دموکراسی و ترقی افغانستان در گرو آن رهبران و رهبر گونه های مقیم اروپا افتاد که باری همه چیز را در بازی قدرت باختند و بعد از تلاش به هدر رفته ایجاد "نهیضت میهنی"، منتظر وضعی بودند که قد علمی دو باره آنان را زمینه سازی

کند • اقدام کابل چنین زمینه را برابر کرد و اینها دوباره نمایش چهره دادند • نیک نگری "کابل" جامهء تفنن "اروپا" پوشید و نه آن ثمری داد که می داد •

۳ - شماری از پرچمی ها و اندک خلقی های متعهد به حزب وطن و پیرو مشی مصالحهء ملی داکتر نجیب الله، تشکل ها و حلقه های در اروپا ایجاد کردند که در این اواخر تولد دو بارهء خود را در کابل نیز خبر می دهند • این افراد داکتر نجیب الله و مصالحهء ملی او را ابزار سیاسی - تشکیلاتی و اسباب نشرات روتین خود می سازند بی آنکه از مصالحهء ملی، تعریف واضح و انطباقی برای وضعیت امروز ارایه دهند • داکتر نجیب الله خط فکری اش را در خانه ای که خود هنگامی صاحب آن بود پیش کشید ولی نتوانست بر کرسی عمل نشانند چون برنامهء مقصود وی در یک افقی ریخته شد که زمینه های عینی اجرائی نداشت، پس معلوم نیست پیروان بی خانهء او چگونه و در کجا به اهداف مطروحه دست می یابند؟ مصالحهء ملی پیشنهادی داکتر نجیب الله یک اقدام سیاسی ئی بود که از موضع قدرت صورت گرفت، از موضعی که تامین صلح بر مبنای آشتی دولت و مخالفین را در نظر داشت، از موضعی که می توانست خوانشی با وضعیت سیاسی - اجتماعی آنزمان پیدا کند، ولی روشن نیست تیوری مصالحهء ملی حزب وطن دیروز چه منطقی برای شرایط امروز دارد در حالیکه مطرح گران کنونی آن نه تنها اختیار دار یا شریک قدرت نیستند بلکه حتی در صحنهء سیاسی کشور نیز حضور ندارند • اگر هدف های عام ملی - دموکراتیک افغانی که به سابقهء تاریخی یک سده بر می گردند با تغییر عبارات به عنوان اهداف مصالحهء ملی حزب وطن و اندیشه های داکتر نجیب الله عرضه می شوند، حاصلی بدست نخواهد آمد •

چنین پدیده ها را همانگونه که آدولف باستیان نتیجه گرفت، می توان تنها در حیطهء فرایند های ذهنی - روانی افراد ارزیابی کرد و نام پندار های رویائی بر آنها گذاشت •

۴ - تعدادی از حزبی های معتقد به حقانیت اندیشه های چپ و آرمان های آغازین حزب دموکراتیک خلق افغانستان (عمدتاً پرچمی ها با شرکت محدود خلقی ها)، آنانی که از مکتب فکری چپ آموخته های داشتند و مشمول قدرت نمائی های دوران حاکمیت نیز نبودند، در سال ۲۰۰۰ مسیحی، یک دهه خاموشی را برهم زده به ایجاد نخستین حرکت سیاسی سازمان یافته توسل جستند و نهضت آیندهء افغانستان را پایه گذاری کردند •

بنیانگذاری نهضت آیندهء افغانستان اقدامی بود که از پی زوال دو جریان عمدهء سیاسی چپ - حزب دموکراتیک خلق افغانستان و جریان دموکراتیک نوین و بعد از سکوت رنج بار دهساله،

اندیشیدن به منافع زحمتکشان افغانستان و ایجاد سازمان سیاسی آنها را بار دیگر وارد اجندای
گفتمان سیاسی افغانهای مترقی و روشن اندیش ساخت *

نهضت آینده افغانستان در میان سازمان های برخاسته از هر دو جناح، یکی از محدود سازمان
های است که هرگونه بازرگانی و کاسبی بر سر منافع اقشار زحمتکش جامعه را در هر ساز و برگ
که پیش آید، مردود می شمارد. موضعگیری نهضت آینده افغانستان در قبال رخداد های سالهای
اخیر کشور، از جمله "انتخاب" رئیس جمهور اسلامی در سال ۲۰۰۹، بر این نظر صحه می گذارد *

نهضت آینده افغانستان در آغاز کار و جریان زنده گی و فعالیت خود به موانعی نیز مواجه گردید.
سد بندی های ناشی از انفاذ قوانین ضد دموکراتیک در کشور، محدودیت پایگاه اجتماعی چپ
افغانی در مهاجرت، هراس و خوف حزبی های دیروز از بر آمد دو باره با شناسنامه چپ، سنگینی
پذیرش اندیشه و عدم درک ضرورت از سر گیری مبارزه سیاسی داد خواهانه برای بازمانده های
چپ ناپخته افغانی از پی شکست سوسیالیزم شوروی، رفتار بی احتیاط و عدم توجه لازم به
اشکالات سر راه در آغاز و ادامه کار نهضت و همچنان اخلاگری و سبوتاژ متداوم از سوی برخی
رهبران و کادر های حزب دیروز، از عواملی اند که روزگار نهضت آینده افغانستان و مقدم بر همه
رستاخیز جنبش چپ افغانستان را دشوار ساختند *

۵ - خلقی های تشکیل دهنده حاکمیت ثور ۱۳۵۷، بعد از آنکه نورمحمد تره کی در یک دسیسه
درون جناحی به قتل رسید، تمام زمان را در مأیوسیت فکری - سازمانی بسر بردند. کودتای
نظامی نا موفق شهنواز تنی در برهه قدرت مشترک هر دو جناح، حرکت عقده مندانه ای بود که
برای اعاده "حقوق" خلقی ها سازمان یافت و نه تنها به جایی نرسید بلکه تشتت بیشتر را در جناح
مذکور دامن زد *

خلقی ها، در سه جریان زیر تبارز یافتند:

- رهروان نور محمد تره کی، حزب ملی افغانستان را به رهبری عبدالرشید آرین (رئیس کنونی
حزب - عبدالحی مالک) بوجود آوردند. این حزب از همان آغاز پیدایش خود از رژیم حامد کرزی
حمایت کرد. حزب ملی افغانستان در تیاتر "انتخابات" تابستان سال ۲۰۰۹ جانب حامد کرزی را
گرفت. برای توضیح تمایل و رغبت این شاخه ای از چپ دیروز با حکومت قبیله ای حامد کرزی،
جز تقدم ملیت و زبان، انگیزه دیگری را نمی توان سراغ کرد. حزب ملی افغانستان از یک جانب
عمامه حمایت حامد کرزی و قوانین ضد دموکراتیک دولت او را بر سر دارد و از جانب دیگر سعی

می‌ورزد فرصت شرکت در مجالس تشکل‌های برخاسته از حزب دیروز را برای "رعایت نزاکت" از دست ندهد. اکت روشن‌منشانه در محضر همسنگران دیروز و عمل خلاف در آنسوی دیگر، درک ناقص از قضایا و کردار دو پهلو را بیان می‌دارد؛ یا با حامد کرزی یا در کنار نیروهای مترقی. نگهداری "دو تربوز در یک دست" محال است.

- پیروان سکت حفیظ الله امین، در حزب وحدت ملی افغانستان به رهبری عبد الرشید جلیلی تجلی‌چهره دادند. این حزب حضور روشنی در جامعه و رسانه‌های جمعی ندارد لذا داوری در باره حالت امروز آن دشوار است. اما هرچه بادا، آب از سرچشمه گل آلود، به مشکل تمیز می‌گردد.

- برخی خلقی‌های مسبب بافت شبکه کودتائی شه‌نواز تنی و پناهنده‌دستگاه‌های مختلف جاسوسی پاکستان، که در تداوم ناروایی‌ها، بنا بر قرائن حادثه‌ها، تجاوز طالبان بر نهاد‌های قدرت در کابل را رهنما و وسیله‌گردیدند؛ در حلقه‌ای به نام "د افغانستان د سولی غورزنگ گوند" به سرکرده‌گی شه‌نواز تنی گرد هم آمده‌اند. این گوند مبتنی بر مشخصه‌های ذاتی - فکری سرکرده و اعضای آن به تشکلی می‌ماند که گر روزی دست‌بالا در سیاست افغانستان یابد، روزگاری را بر سر مردم می‌آورد که امیر عبدالرحمان خان بر سر هزاره‌جات آورد. "د سولی غورزنگ گوند" شه‌نواز تنی بدتر از "افغان ملت" و نمونه‌های بسیار خشن تبارز قبیله‌گرائی در سیاست است.

آنچه امروز در وجود بازمانده‌های متشکل و نامتشکل حزب دیروز مشاهده می‌گردد، حرکت‌های اندک که هم‌امید می‌آفرینند و هم‌سوال می‌انگیزند.

دو حرکت از این میان، شایسته‌توجه و بررسی‌اند:

یک - وحدت تشکیلاتی نهضت‌فراگیر دموکراسی و ترقی افغانستان و حزب متحد ملی افغانستان، اقدامی در جهت انسجام دوباره بخشی از پرچمی‌ها به شمار می‌آید که قابل توجه است اما، روش این وحدت، سبب بروز پرسش‌های نیز می‌گردد:

- حزب متحد ملی افغانستان زاده‌مستقیم شرایط فریبنده‌آغاز اشغال است. این حزب نه برای نماینده‌گی از منافع مردم افغانستان در وضعیت نوین، بل برای آن ساخته شد که حلقه‌کوچکی از "کمونیست"‌های دیروز را وارد بازی‌های سیاسی امریکا - ناتو در افغانستان سازد و زمینه‌های تبلیغ "مشروعیت" نظام تعبیه‌شده را وسیله‌شود. چنین هم‌شد. حضور نماینده بلندرتبه‌

حزب متحد ملی در رده های بالائی پارلمان جهادی و بعد پیوستن آن به جبههء مجاهدین، بدون اندک ترین تاثیر مثبت بر وضعیت سیاسی کشور، شعار "دشمنان دیروز زیر یک سقف" را آفرید و برپائی غوغای تبلیغاتی برای رسانه های غربی را زمینه سازی کرد.

حزب متحد ملی افغانستان با اینگونه تصور و رفتار، جز بی اعتبار سازی "چپ" و همزمان دیروز کاری انجام نداد و نتیجه آن است که اکنون مأیوسانه و گریه آلود، در لفافه، به نام و رسم قبلی بازگشت می نماید. حال معلوم نیست، حزب متحد ملی در "تشکل واحد" چه موقف فکری - سیاسی را اختیار خواهد کرد؟ در اظهارات مسئولین و نشرات حزب مذکور از نقد مشی کژروانه سالهای گذشته و بیان موضعگیری صریح پیرامون چگونه گی گام گذاری های آتیه جز عامگوئی ها، اطلاعی موثقی در دست نیست.

نورالحق علومی در نشست ۶ فیبروری ۲۰۱۰ "وحدت" شوراهاى اروپائی حزب متحد ملی و نهضت فراگیر دموکراسی و ترقی در هالند، حزب خود را "حزب مردم زجر دیدهء افغانستان" عنوان نمود و همزمان از احتمال "حملات از چپ" هشدار داد. اینکه یک حزب، "حزب مردم زجر دیده" و در عین زمان از "چپ" مورد حمله قرار گیرد، تناقض گوئی آشکار است. حزب زجر دیده گان، از چپ مورد حمله قرار نمی گیرد چون خود در ماهیت چپ است و حزب متحد ملی با برنامهء ضد چپ اش، نمی تواند نمایندهء سیاسی زجر دیده گان باشد. همچنان می گوید: "عدالت اجتماعی و تامین رفاه عامه آرمان ماست. به دموکراسی، حقوق و آزادی های اساسی انسان باور داریم، حال این راست است یا چپ و یا میانه، مربوط به برداشت ها و قضاوت هر کس است." این باز یک تناقض گوئی دیگر از تراوش ذهن یک فرد بوده که مبنای علمی ندارد. نخست، "راست"، "چپ" و "میانه" در قاموس اندیشه و سیاست بسته به "برداشت ها و قضاوت هر کس" نه، بلکه خطوط فکری - سیاسی مشخصی اند که بنا بر مطالبات مناسبات اقتصادی - اجتماعی در یک جامعه، در وجود احزاب سیاسی تباذ می یابند. دو اینکه؛ در یک سازمان، همزمان راست - چپ - میانه برداشت و قضاوت کردن، در منطق مبارزهء سیاسی نمی گنجد و نمونهء از سازمان سیاسی ئی با چنین سرشت تا کنون در هیچ کشور دنیا وجود نداشته و نمی تواند وجود داشته باشد، حتی در کشور های پیشرفتهء سرماییداری که موجودیت تضاد های اجتماعی، در سیاست های رسمی کتمان می شوند، وجود راست، چپ، و میانه در تشکل های سیاسی ازهم جدا، یک حقیقت پذیرفته شده است.

در افغانستان مغروق تضادهای اجتماعی، چگونه ممکن است دیدگاه های فکری - سیاسی ماهیتاً متفاوت و گوناگون را یکسره درهم گره زد؟

بدون شک پلورالیزم نیاز مبرم یک حزب دموکراتیک است، حال با هر گرایشی، ولی پلورالیزم در محور اصول و خطوط معین و مرزبندی شده ای شکل می گیرد که به اهداف سیاسی نزدیک و دور تعریف روشن می دهند. پلورالیزم ناشی از "برداشت و قضاوت هرکس" انارشیزم فکری می آفریند و حزب سیاسی را به انحراف و در نهایت به انحطاط سوق می دهد.

- نهضت فراگیر دموکراسی و ترقی افغانستان با وجود پذیرش اصطلاح "چپ دموکراتیک" که برای بار نخست توسط نهضت آینده افغانستان مطرح گردیده بود و دیگران تا دو - سه سالی پیش از کاربرد علنی آن می هراسیدند، تا الحال در میان تصورات "خیر کل" و "آمال" "چپ دموکراتیک" شنا می کند و بطور رسمی واضح نساخته که "تشکل واحد" آینده، اگر سر کار آید، از نظر ماهوی چه تشکلی خواهد بود.

- پرسش اساسی این است که در روند وحدت مطروحه، چگونه می توان گرایش های قسماً "چپ دموکراتیک" نهضت فراگیر و کلاً ضد چپ حزب متحد ملی را روی یک مورد واحد گذاشت و بر مبنای چنین یک اجهزه مغبر، برنامه جدی سیاسی برای یک سازمان واحد چپ دموکراتیک تدوین کرد؟ یکی از این دو، باید از اصول عدول کند، در غیر آن گمان نمی رود ساختار تشکیلاتی واحدی به مفهوم واقعی "حزب واحد"، به میان آید.

"خطوط کلی دیدگاه ها و مبانی فکری حزب متحد ملی افغانستان و نهضت فراگیر دموکراسی و ترقی افغانستان" به مثابه پلاتفورم فکری وحدت دو سازمان، تحلیل جامع و عینی از وضع موجود، توضیح عوامل سوژکتیوی و اوبژکتیوی ادامه بحران و برنامه صریح اتخاذ تدابیر به منظور بیرونرفت کشور از بحران ارایه نمی دهد. جایگاه زحمتکشان افغانستان در این پلاتفورم نیز روشن نیست. سند مذکور، سند سازشی و مصلحتی است که برخی واژه ها، جملات و پاراگراف های از مرامنامه های هر دو سازمان را در بر می گیرد. گذشته از ابهامات دیگر تنها جمله "اقتصاد بازار را طبیعی ترین راه انکشاف اقتصادی افغانستان میدانیم"، حزب واحد مطلوب را فوراً از محتوای چپ دموکراتیک تهی می سازد. اضافه سازی واژه های "عدالت اجتماعی"، "سکتور های مختلف"، "کوتاه تر ساختن فاصله میان دارا و نادار" و غیره ارزش حاشیوی دارد. نتیجه این است که اگر همین "خطوط کلی" معیار قرار گیرد، حزب واحد چپ دموکراتیک بوجود نخواهد آمد.

شماری از نویسندگان عضو یا هواخواه نهضت فراگیر دموکراسی و ترقی افغانستان همانگونه که نهضت فراگیر را سازمان چپ دموکراتیک می خوانند، به خطا سعی می ورزند، پروسه وحدت نهضت فراگیر - حزب متحد ملی را نیز به عنوان ظهور یک حزب سراسری چپ دموکراتیک افغانی قلمداد نمایند. "سازمان سیاسی چپ دموکراتیک" ماهیت معرف دارد و نباید در بستر خودپنداری های عاطفی و ذهنی رقم یابد و در پرداخت های انتزاعی و دور از توجه به ماهیت و عینیت، پیشکش انظار عامه گردد. تا کنون هیچ حرکت سیاسی چپ، دموکراتیک یا هر نوع چپ دیگر، در عرصه سیاست فعال کشور مظهر محسوس و ملموسی ندارد و اگر ادعای در این راستا صورت می گیرد، خوش باوری ئی بیش نیست.

تولد دو باره "چپ" در افغانستان مستلزم خواست دلسوزانه و اراده راسخ مبارزین، طرح برنامه انطباقی در پیوند منطقی با شرایط امروز و منافع زحمتکشان است. حزبی که بر مبنای تقدم شکل بر ماهیت و رجحان ذهنیت بر عینیت بوجود می آید، می تواند هر حزبی باشد جز چپ دموکراتیک.

جمع آئی پرچمی ها در کلبه واحد سیاسی، با پنداشت "چون رفقا آنجا رفتند ما هم راهی آنجا می شویم"، دردی را مداوا نخواهد کرد. اگر منظور معرکه پیکار، زحمتکشان افغانستان اند، آنها سازمان رزمنده سیاسی می خواهند، نه "حزب واحد" کارگردانان و ممثلین سیاسی.

دو - گرد همائی هیئت های رهبری شمار متعددی از احزاب، سازمان ها، حلقات متشکل و شخصیت های مستقل وابسته به حزب دیروز، بروز های ۳۰ - ۳۱ جنوری ۲۰۱۰ در شهر هامبورگ آلمان، اقدام مفیدی به منظور آماده سازی زمینه های تفاهم و همسوئی نیرو های دموکراتیک و چپ افغانی و بیرون آوری آنها از حالت پراکنده کنونی محسوب می گردد. این گردهمائی بنا بر ویژه گی حضور کوانتیتاتیف سازمان های برخاسته از حزب دیروز و پهنه دیدگاه های تبادل یافته که تا اکنون در نوع خود یگانه بوده، ارزش درخور توجه ئی کسب می نماید. شرکت هیئت های رهبری سازمان های اروپائی هردو جناح دیحزبی در نشست مذکور نیز به اهمیت آن می افزاید.

گردهمائی مزبور از نظر کمیت و هم ملاعبت یاران قدیم خلقی - پرچمی، سزاوار اهمیت است اما اگر به نمار پایان کار آن نگاهی افکنده شود سبب ارضای خاطر نمیگردد.

به استثنای نهضت آینده افغانستان که صفای عزم خود را در بیان ضرورت اشد انسجام نیروهای مترقی، دموکراتیک و چپ افغانی عرض حضار نمود، دیگران از فرصت استفاده بردند و تریبون گرد همائی را رسانه سازمانی - گروهی خود ساختند.

نهضت فراگیر دموکراسی و ترقی افغانستان ضرورت وحدت مورد نظر با حزب متحد ملی افغانستان را به سمع حاضرین رسانید و تلاش های خارج از آنرا در واقع بی اهمیت جلوه داد. چنانچه حتی جریان برگزاری اجلاس مذکور در نشرات انترنتی این سازمان دوهفته بعد بازتاب یافت.

تشکیلات موقت حزب وطن ضرورت تدویر مجمع عالی اعضای حزب وطن را تبلیغ کرد و حزب ملی افغانستان با حمایت از "چپ و راست"، "ارزش های دموکراتیک" قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان را یادآوری نمود. مستثنی از نهضت آینده افغانستان، هیچ یک از سازمان های عمده شرکت کننده در حقیقت امر، تفاهم فکری و هم آئی تشکیلاتی سازمان های دموکراتیک و چپ افغانی را آنگونه که انتظار میرفت جدی نگرفتند.

در توافقمنامه اعلام شده، خطوط اساسی وظایف شرکت کننده گان گرد هم آیی معین نگردیده، راستای اصلی یعنی ایجاد یک نهاد انسجام بخش احزاب، سازمانها و حلقات جدا شده از حزب دیروز و شخصیتهای غیر متشکل به درازا میروند.

گردهمائی هامبورگ به وضاحت پیام داد که زحمتکشان افغانستان از نبود تکیه گاه سیاسی در آینده نیز رنج مستمر برده، چاره دیگری جز تقبل و تحمل آنچه که بر سر شان می آید ندارند.

و آخرین کلام: باز نگری فکری، درک خواسته های زمان و ریختن برنامه رفتار طبق میتودولوژی علمی، نیاز مبرم مبارزه اندیشه ای - سیاسی در شرایط امروز افغانستان است اما افتادن در گرداب "پراگماتیسم" ارتجاعی و وارداتی زیر پوشش "واقعبینی" غیر واقعبینانه، به درد حل معضلات زنده گی پر درد و رنج اکثریت فقیر و تهیدست جامعه افغانی نمی خورد و حاصلی بار نمی آورد. اگر کهالت و عطالت در فکر و عمل به چنین روند ناجور نیز افزوده شود، برای نیروهای مترقی به ویژه چپ دموکراتیک زیان بار تر از آن است که تصور گردد.

وضع موجود می رساند که پروسه تفاهم و همسوئی واقعی نیروهای دموکراتیک و چپ افغانستان و احیای جنبش در مجموع، هنوز چند گامی از بن بست فاصله دارد. این فاصله را باید هرچه بعید

تر ساخت و جنبش را از بن بست کامل نجات بخشید • و الی، اگر برخورد نیروهای مطرح به منوال کنونی ادامه یابد، امید های موجود به یأس مبدل گردیده بن بست کامل فرا خواهد رسید •

یادداشت:

در تهیهء نوشتهء بالا از کتاب های "افغانستان در مسیر تاریخ" - تالیف میر غلام محمد غبار، "ظهور و زوال ح د خ ا" - تالیف غلام دستگیر پنجشیری، سایت های انترنتی شکل های ایجاد شده از حزب دیروز و معلومات ویکی پیدیای آلمانی در بارهء آثار آدولف باستیان استفاده به عمل آمده است •

www.ayenda.org